

Comparison of Quranic Exegesis Methodology from the Perspective of Commentators and Orientalists with a Linguistic Approach

Mohammad Hassan Ahmadi 

1. Corresponding Author, Associate Professor, Department of Quranic Sciences and Hadith, Farabi Campus, University of Tehran, Qom, Iran: ahmadi_mh@ut.ac.ir

Article Info

Article type:

Research Article

Article history:

Received: 10 March 2025

Received in revised form:

5 April 2025

Accepted: 26 April 2025

Available online: 5 May 2025

Keywords:

Orientalists,
Quranic Manuscripts,
Codicology,
Orientalism,
Quranic Studies,
Islamic Heritage.

ABSTRACT

One of the main sources of divergence between indigenous and Orientalist perspectives lies in the domain of text interpretation and its linguistic dimensions. This article focuses on the fundamental question: What are the proper criteria for referencing religious texts - especially the Qur'an - in order to avoid discrepancies between indigenous and Orientalist research outcomes? Referencing and reasoning based on religious texts, if done without clarification on one hand and without considering textual validity tests on the other, may turn these texts into fragile fault lines reflecting divergent viewpoints, rather than enhancing their interpretive effectiveness. An analysis of how Qur'anic verses are cited reveals several key methodological distinctions: interpretation-centered vs. interpretation-averse approaches, interrogative-reflective vs. historically adhesive language, historical-developmental level separation, purposive vs. fragmentary understanding, and intertextual vs. metatextual interaction models. These elements collectively distinguish indigenous and Orientalist approaches to Qur'anic exegesis.

Cite this article: Ahmadi, M.H (2025). Comparison of Quranic Exegesis Methodology from the Perspective of Commentators and Orientalists with a Linguistic Approach. *Quran and Orientalists*, 20 (38), 49-68. <https://doi.org/10.22034/jqopv.2025.16792.1345>



© The Author(s).

Publisher: Al-Mustafa International University.

DOI: <https://doi.org/10.22034/jqopv.2025.16792.1345>

Problem Statement

Essentially, comparing the views of Orientalists and local researchers is a complex yet straightforward matter. Some attempt to confine this comparison purely to a polemical space, attributing it to the differing presuppositions of the parties involved. Others, disregarding all conceivable principles and philosophies, try to establish a form of authoritarian view for one of the two sides. What is emphasized most in the present article is attention to the methods employed in understanding the text. This emphasis stems from the fact that as long as the basis of a interpretive viewpoint and theory remains mere conjecture, speculation, or even terms like “truth” and “manifestation” in local literature (without any attempt to provide the slightest criterion for proof), one cannot speak of distinguishing between local and Orientalist boundaries. Local and Orientalist boundaries can only lead to the creation of potential distinctions and free the distinction from being merely geographical when attention is paid to the linguistic explanation of the text and methods of text comprehension. The significant development currently taking place in both local and Orientalist studies, at best, resembles two parallel lines that will never intersect. What is necessary to overcome this situation is the formation of direct dialogues based on text comprehension methods.

Research Method

What is generally intended in this article from a methodological perspective is attention to the references and arguments made regarding Quranic texts and verses. One of the methodological drawbacks in both local and Orientalist research is the fragmentation of the text and the reliance on fragmented text. In fact, isolated citation of text, without explanation and interpretation, has always been pregnant with the production of different viewpoints and opinions, and it seems that in the context of local-Orientalist interaction, it should be given more attention. In fact, this fundamental question is the main basis of this article: What are the criteria for referencing religious texts, especially Quranic verses? A precise answer to this question will largely reduce the difference in the results of local and Orientalist discussions. To systematize the process of argumentation and referencing, attention to the following principles is considered:

- Interpretation-centricity versus interpretation-avoidance
- Intentional-interrogative language versus historical adherence language
- Intertextual interaction model versus extratextual interaction model

Findings and Conclusion

The most important factor in the parallel activities of local and Orientalist studies and the lack of synergy is the absence of a common language and method. In this regard, a kind of Akhbari approach alongside a jurisprudential approach has cast a shadow on both local and Orientalist spaces. The text of the Holy Quran, due to its specific kind of generality and generalization, requires a kind of systematization. Comparing the methodology of local and Orientalist interpretation in the context of Quranic exegesis yields three clear results: Firstly, lexical similarities should not be considered the conclusive meaning in a general conclusion. Secondly, the intertwining of Quranic language with a kind of accompanying interpretive margin less allows the Quranic text (like the Old and New Testaments) to be interpreted independently and without regard to relevant texts (Homily). This issue can even fundamentally challenge alternative methods of Quranic interpretation, such as interpretation based on biblical reports – which is of interest to Orientalists. Thirdly, relying on fragmented text or selective texts is a drawback that we encounter more in the field of Orientalism.

مقایسه روش‌شناسی تفسیر قرآن از منظر مفسران و خاورشناسان با رویکرد زبان‌شناسی

محمدحسن احمدی[✉]

۱. دانشیار گروه علوم قرآن و حدیث، دانشکده‌های فقهی، دانشگاه تهران، قم، ایران، رایانامه: ahmadi_mh@ut.ac.ir

چکیده

یکی از خاستگاه‌های مهم تفاوت دیدگاه‌های بومی و خاورشناسی به حوزه فهم متن و زبان‌شناسی آن مرتبط است. این مقاله بر این سؤال اساسی تمرکز دارد: ضوابط استناد به متون دینی، به‌ویژه قرآن کریم، چیست تا از تفاوت نتایج پژوهش‌های بومی و خاورشناسی اجتناب شود؟ استناد و استدلال به متن دینی، اگر از یک سو بدون تبیین و از سوی دیگر بدون توجه به آزمون‌های معیار متن انجام گیرد، ممکن است به‌جای افزایش کارآمدی، متون را به گسل‌های لرزان تبدیل کند که دیدگاه‌های متفاوت را منعکس می‌کنند. بررسی استنادهای انجام‌شده به آیات قرآن نشان می‌دهد که تفسیرمحوری در مقابل تفسیرگریزی، زبان التفاتی-استنتاجی در مقابل زبان چسبندگی تاریخی، تفکیک سطح تاریخی-توسعه‌ای، فهم مقاصدی در مقابل فهم تجزیه‌ای و الگوی تعامل بینامتنی در مقابل الگوی تعامل فرامتنی، از مهم‌ترین محورهای روشی هستند که پژوهش‌های بومی و خاورشناسی را در حوزه تفسیر قرآن از یکدیگر متمایز می‌سازند.

اطلاعات مقاله

نوع مقاله:

مقاله پژوهشی

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۱۲/۲۰

تاریخ بازنگری: ۱۴۰۴/۰۱/۱۶

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۲/۱۵

تاریخ انتشار: ۱۴۰۴/۰۳/۲۸

کلیدواژه‌ها:

زبان‌شناسی،

استناد به متن،

روش‌شناسی تفسیر قرآن،

خاورشناسان.

استناد: احمدی، محمدحسن (۱۴۰۴). مقایسه روش‌شناسی تفسیر قرآن از منظر مفسران و خاورشناسان با رویکرد زبان‌شناسی.

قرآن و مستشرقان، ۲۰ (۳۸)، ۴۹-۶۸. <https://doi.org/10.22034/jqopv.2025.16792.1345>



© نویسندگان.

ناشر: جامعه المصطفی العالمیة.

مقدمه

اساساً مقایسه آراء خاورشناسان و پژوهشگران بومی،^۱ امری سهل و ممتنع است. برخی تلاش می‌کنند این مقایسه را صرفاً در فضایی جدلی و بر اساس تفاوت پیش‌فرض‌های طرفین محدود سازند. گروهی دیگر نیز، با چشم‌پوشی از مبادی و فلسفه‌های ممکن، می‌کوشند نوعی نگاه اقتدارگرایانه به سود یکی از دو طرف ارائه دهند. در مقاله حاضر، آنچه بیش از هر چیز مورد تأکید قرار گرفته، توجه به روش‌های به‌کاررفته در فهم متن است. این تمرکز ناشی از آن است که اگر استنادها و نظریه‌های تفسیری، مبتنی بر حدس، گمان و اصطلاحاتی همچون حقیقت و ظهور در ادبیات بومی باشد، بدون تلاش برای ارائه معیارهای اثبات‌پذیر، نمی‌توان سخن از تمایز مرزهای بومی و خاورشناسی گفت. مرزهای بومی و خاورشناسی^۲ تنها با تبیین زبان‌شناسی متن و روش‌های علمی در فهم آن قابل تعریف‌اند و می‌توانند از تمایزی جغرافیایی فراتر روند.

در فضای کنونی مطالعات بومی و خاورشناسی، آنچه شاهد آن هستیم، در بهترین حالت مانند دو خط موازی است که هرگز به نقطه تالاقی نمی‌رسند. برای برون‌رفت از این وضعیت، شکل‌گیری گفت‌وگوهای مستقیم و مبتنی بر روش‌های علمی فهم متن ضرورت دارد.

روش‌شناسی فهم متن همواره موضوعی کلیدی بوده است. متون دینی، از دوره‌های متقدم تاکنون، مرجع استناد دیدگاه‌ها و جریان‌های فکری و سیاسی بوده‌اند. به‌عنوان مثال، جریان‌هایی همچون خوارج، مفوضه و اشاعره در دوره متقدم و اخباری‌گری و قرآنیون در دوره متأخر، حجیت خود را بر پایه استناد به متن بنا نهاده‌اند. هرچند در دوره متأخر، احراز اصالت متن غالب شده است، این امر هرگز از اهمیت مسئله فهم متن نکاست؛ حتی مباحث مرتبط با اصالت متن نیز خود ریشه در فهم متون دارند.

بی‌توجهی به روش‌های علمی در فهم متن چنان به پیش می‌رود که می‌توان مدعی شد صرف استناد به متن دینی، بدون در نظر گرفتن اصول روش‌شناختی، فاقد ارزش علمی است. مواجهه راهبردی با متون دینی باید مبتنی بر شناخت جایگاه این متون در دوران معاصر باشد. جریان‌های مختلف فکری، برای دفاع ایدئولوژیک از خود، تلاش دارند تا از طریق استناد به متون دینی، اعتباربخشی به معرفت دینی را تحقق بخشند.

۱. اصطلاح بومی در این مقاله به معنای غیرخاورشناسی است.

۲. بومی در دوگانه «بومی و خاورشناسی» لزوماً به معنای تفسیر اسلامی یا تفسیر سنتی نیست. این دوگانه، بدون توجه به تعریفی که برای آن ارائه می‌شود، واقعیتهایی در فضای دانشی موجود است. با این حال، نگارنده به مرزهای جغرافیایی که اغلب برای تعریف خاورشناسی به کار می‌روند، اعتقادی ندارد.

لازم به ذکر است که این مقاله بر آن دسته از استنادات به متون دینی متمرکز است که با اتکا به بداهت متن و وضوح ارتباط میان متن و مدعا، استدلال‌کننده و مخاطب خود را ملزم به تأمل در مبانی استناد و ارتباط نمی‌دانند و این استنادها را به‌عنوان یک اصل موضوعه می‌پذیرند. از این رو، بخش قابل توجهی از پیشینه مربوط به مباحث تفسیری، فهم معنای متن و هرمنوتیک، صرف‌نظر شده است. مقاله حاضر بر رویکرد تاریخی در تفسیر، مورد توجه خاورشناسان، تمرکز دارد.

در این راستا، آثار پیشین نگارنده، از جمله «روش‌شناسی تاریخی در علوم قرآن و حدیث» و «مطالعات حدیثی و زبان‌شناسی تاریخی»، می‌توانند به‌عنوان پیشینه‌ای برای این مقاله محسوب شوند. همچنین اثر اخیر وی با عنوان «آزمون‌های پیشاتفسیری^۱ متن»، بستری مناسب برای پژوهش کنونی فراهم کرده است.

در ارتباط با تعامل میان ما و خاورشناسان، باید اذعان کرد که متأسفانه این تعامل همچنان در مرحله ترجمه باقی مانده و فراتر نرفته است. تلاش‌های پراکنده در این مسیر، تاکنون به شکل‌گیری زبانی مشترک منجر نشده است. روزانه نقدهایی بر پژوهش‌های خاورشناسان مطرح می‌شود، اما این تعامل اغلب به نقدهایی ظاهری محدود شده است، گویی تنها در قالب نقد تعریف می‌گردد.

مواردی از نقد بر آثار خاورشناسان مانند اهداف استعماری، ناآشنایی با زبان عربی، عدم شناخت کافی متون دینی و بی‌توجهی به منابع شیعی، اگرچه ممکن است دارای مصادیقی باشند، اما تأکید مکرر بر این مسائل، بدون پرداختن به حل شبهات علمی، می‌تواند به نوعی فرافکنی تعبیر شود و از چارچوب بحث علمی خارج گردد. جالب آنکه این گفتگوها اغلب به‌صورت یک‌سویه و از طریق مترجمان انجام می‌شود، نه در قالب یک گفتگوی مستقیم. این امر، غرابیتی طولانی و چندین دهه‌ای میان ما و خاورشناسان ایجاد کرده است.

به نظر می‌رسد نگاه‌های ساختاری در آسیب‌شناسی این روابط کمتر مورد توجه قرار گرفته‌اند. در نتیجه، فضای نقدها عموماً به مناقشات جزئی سوق یافته است؛ برای مثال، نقدهایی نظیر اینکه یک مستشرق در معنای فلان کلمه اشتباه کرده است. چنین نقدهایی حتی در میان تحقیقات بومی مسلمانان نیز دیده می‌شود و نمی‌توان آن را منحصرراً به اشتقاق نسبت داد.

۱. احمدی، محمدحسن، آزمون‌های پیشاتفسیری متن، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه، ۱۴۰۲.

امروزه، میان ما و خاورشناسان، بیش از هر چیز، نیاز به زبان مشترک احساس می‌شود. نقد و بررسی دیدگاه‌های خاورشناسان نباید تنها معطوف به نتایج کار آن‌ها یا مقایسه‌های موردی باشد؛ بلکه باید با تمرکز بر مبانی و روش‌ها صورت گیرد.

از دیدگاه برخی، مطالعات قرآنی خاورشناسان معاصر را می‌توان به شش دسته تقسیم کرد: قرائت تاریخی، قرائت تجدیدنظرطلبانه، قرائت سریانی، قرائت ادبی، قرائت سکولار و قرائت فمینیستی (Badawi, 2022: 356). مبانی این دسته‌بندی، این است که از دیدگاه خاورشناسان، تاریخ زندگی پیامبر (ص) و شرایط نزول قرآن همچنان روشن نیست. قرآن را به‌عنوان اولین شاهد تمدن اسلامی، نخستین کتاب به زبان عربی و نماینده عصر باستان متأخر می‌دانند. از این رو، تفسیر قرآن به قرآن شکل گرفته است.^۱

متون را می‌توان بر اساس میزان تعامل با زمینه‌های وثاقت افزای متن، به‌عنوان یک «متن زنده» توصیف کرد. از دیدگاه تاریخی، متنی زنده است که صدور و نقل آن در فضایی تعاملی و فعال - و نه در فضای خلأ - تحقق یافته باشد. شاید تعبیر «متن رادارمحور» (قابل رصد)، بتواند در توضیح مفهوم متن زنده کمک‌کننده باشد. نویورت در این زمینه از داستان و تمثیل قاجاق فرغون به‌عنوان مثالی برای زبان قرآن استفاده کرده است (Neuwirth, 2020: 24). اگرچه این تمثیل از برخی جنبه‌ها می‌تواند مباحث مرتبط را تقویت کند، اما پیشنهاد می‌کنم از مثال رادار برای تبیین ماهیت قرآن در عصر نزول استفاده کنیم.

قرآن کریم از جهات بسیاری ویژگی‌های یک متن زنده را داراست؛ چراکه این متن هم از نظر نزول و هم از حیث کتابت و نقل، پیوسته در تعامل با متغیرهای مختلف قرار دارد. نزول تدریجی و نجومی قرآن، نمونه‌ای از بسترهای این تعامل است. همه آیات قرآن ناظر به امور عینی و تحقق‌یافته‌اند^۲ و در بیشتر موارد دارای سبب نزول مشخص هستند. آیات قرآن، با اینکه به‌صورت

۱. این دیدگاه با تقریر علامه طباطبائی (ره) از روش تفسیر قرآن به قرآن متفاوت است؛ چرا که وی به دلیل پرهیز از تفسیر به رأی، این روش را برگزیده است. در حالی که دیگران به علت ابهام در سنت - که عمدتاً ناظر به اهل سنت است - به این رویکرد روی آورده‌اند.

۲. نظارت بر امور عینی و خارجی، ماهیت غیر استدلالی، بهره‌گیری از زبان تشبیه و تمثیل، و استفاده از سبک التفاتی (برگرفته از صنعت ادبی التفات) را می‌توان از عناصر برجسته و متمایز زبان قرآن کریم دانست.

کلی بیان شده‌اند، ناظر به وقایع یا شخصیت‌های خاصی هستند. این سطح از تعامل آیات با عالم خارج، از یک سو می‌تواند ضامن حفاظت از متن باشد و از سوی دیگر، ماهیت زبان قرآن را نیز برجسته سازد.

در هر قرن، کتب تفسیری گوناگون زمینه‌های دیگری برای تعامل این متن فراهم کرده‌اند. به عنوان نمونه، کتاب *تسمک العترة الطاهرة بالقرآن الکریم* (مروجی طبسی، ۱۳۹۲) که تمام استنادهای اهل بیت به قرآن را گردآوری کرده است، نشان‌دهنده این تعامل گسترده است. همچنین روایات تفسیری به عنوان یکی از تقلین، همواره در کنار قرآن قرار داشته‌اند. از طرفی، ملحقات میراث بابیلی نیز می‌توانسته تعامل متن را تقویت کند. در همین راستا، نیپورت از تعبیر «بابیل تفسیرشده» (Interpreted Bible) برای قرآن کریم استفاده کرده است (احمدی، ۱۳۹۳: ۵).

برخلاف این ویژگی‌های زنده، خاورشناسان اغلب قرآن را با نگاهی درجه دو و رویکرد تاریخی، به عنوان متنی غیرزنده بررسی کرده‌اند. متن غیرزنده به معیارهایی برای سنجش نیاز دارد؛ در حالی که قرآن در عصر خود و هم‌زمان با نزول، نه تنها ابزاری برای رصد، بلکه معیاری برای سنجش بوده است. مباحثی نظیر اتهام سحر و جادو یا آشکارسازی منافقان در زمان نزول قرآن، متن قرآن را شبیه راداری نشان می‌دهد که شرایط و مسیر نزول را روشن می‌کند. هیمنه و کاریزمای قرآن به حدی بوده که هیچ گزارش مستندی از اعوجاج یا اضطراب در متن آن ثبت نشده است.

با این حال، تغییر نگاه به ماهیت معیاریت قرآن به متنی سنجش‌شونده، می‌تواند داستان را به کلی دگرگون سازد. پرسش از امکان‌پذیری این تغییر نگاه، چالشی دشوار است. هرچند این موضوع در دنیای فرضیات قابل بحث است، اما ضرورت پیگیری آن جای بررسی دارد. جالب است که ایده‌هایی نظیر نظریه هاجریسم، مطرح‌شده توسط پاتریشیا کرون و مایکل کوک، نیز گاهی به عنوان تفسیر در نگاه تعبیر شده‌اند؛ به گونه‌ای که حتی خود این پژوهشگران نیز آن را به شدت جدی نگرفته‌اند، بلکه صرفاً انعکاس این رویکرد را تجربه کرده‌اند.

به طور کلی، این مقاله از منظر روش‌شناختی به استنادها و استدلال‌های صورت‌گرفته پیرامون آیات قرآنی می‌پردازد. یکی از آسیب‌های عمده در پژوهش‌های بومی و خاورشناسی، تقطیع متن و استناد به متن تقطیع‌شده است. نقل انفرادی متن، بدون تبیین و تفسیر، همواره زمینه‌ساز تولید دیدگاه‌های متنوع بوده است. در فضای تعامل بومی و خاورشناسی، این مسئله باید به دقت مورد توجه قرار گیرد.

پرسش اصلی مقاله این است: «ضوابط استناد به متون دینی، به‌ویژه آیات قرآن، چیست؟» پاسخ دقیق به این پرسش می‌تواند تفاوت نتایج میان مباحث بومی و خاورشناسی را کاهش دهد.

برای قاعده‌مند کردن فرآیند استدلال و استناد، توجه به مبانی زیر اهمیت دارد:

۱. تفسیرمحوری در مقابل تفسیرگریزی

۲. زبان التفاتی-استنتاجی در مقابل زبان چسبندگی تاریخی

۳. الگوی تعامل بینامتنی در مقابل الگوی تعامل فرامتنی

الف. تفسیرمحوری در مقابل تفسیرگریزی

تفسیر در ادبیات اسلامی دو معنای گسترده دارد: نخست، اصل فرآیند تفسیر متن و دوم، میراث تفسیری که بر محور متن قرآن شکل گرفته است. در مقابل، در ادبیات یهودی-مسیحی، مفهوم دوم - طبق بررسی‌های کتابخانه‌ای و میدانی - کمتر مورد توجه قرار گرفته است. کنار گذاشته شدن کلیسا از ورود مستقیم به حوزه تفسیر و شکل‌گیری جریان‌های غیرکاتولیک و تا حدی تفسیرگریز، را می‌توان مرتبط با فقدان چنین مفهومی از تفسیر در ادبیات یهودی-مسیحی دانست.

شعار «رجوع به متن» (Text alone) در فضای اسلامی و مسیحی دو عملکرد متفاوت داشته است. در ادبیات اسلامی، این رویکرد هرگز به معنای کنار گذاشتن میراث تفسیری اسلامی نیست؛ بلکه میراث تفسیری، به‌ویژه تراث متقدم، نقش اساسی در فهم متن ایفا می‌کند. همین نکته ظریف است که خاورشناسانی مانند Gabriel Reynolds را به پیشنهاد «تفسیر عهدینی به‌جای تفسیر قرآن بر اساس تفاسیر» (Alternative) سوق داده است. در واقع، فهم قرآن با یک قرینه بسیار قوی‌تر به نام میراث تفسیری همراه است.

از این منظر، تفسیر در کتاب مقدس با دشواری‌های بیشتری نسبت به قرآن روبه‌رو است. جالب‌تر آن‌که در مورد قرآن نیز به‌ندرت مواجهه‌ای مستقیم میان متن قرآن و متن کتاب مقدس قابل ردگیری است؛ بلکه قرآن بر تلقی و انگاره حاکم بر متن تمرکز دارد. به‌عنوان نمونه، انگاره الوهیت عیسی (ع) در الهیات مسیحی، نشان‌دهنده غلبه تفسیر بر متن است.

تفسیر آیه شریفه «وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَٰكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ» (نساء: ۱۵۷)، نمونه‌ای از تفاوت‌های دیدگاه‌های کلامی است. اشتوش بر نفی مشارکت یهودیان در قتل تأکید می‌کند، در حالی که مفسران بومی به نفی اصل قتل پرداخته‌اند. نبود توجه به ابزارهای پیشاتفسیری متن، مانع مهمی در

ترجیح یکی از این احتمالات ایجاد نمی‌کند. در اینجا، توجه به حواشی تفسیری آیه در میراث تفسیری اسلامی^۱ قرینه‌ای ارزشمند برای ترجیح یکی از احتمالات به‌شمار می‌رود.

ارجاع به کتب تفسیر یکی از مهم‌ترین روش‌های تفسیر قرآن است؛ در حالی که در آثار خاورشناسان کمتر به چنین رویکردی اشاره شده است. به نظر می‌رسد استناد به تفاسیر در مطالعات خاورشناسی به یک روال نظام‌مند تبدیل نشده و حتی در موارد مرتبط با کتاب مقدس، این مسئله تا حد زیادی غیرمطرح است.

به طور کلی، در مقایسه تاریخ اسلام و مسیحیت، توجه به صورت‌بندی اعتقادات - بدون وابستگی مستقیم به متن - در کلیسای کاتولیک برجسته‌تر است. تشکیل شوراهای کلیسایی برای اظهار نظر در مورد اعتقادات، نمونه‌ای بارز از این روند است^۲؛ در حالی که در اسلام، متن قرآن کریم محوریت دارد و تمام تحولات و اتفاقات حول محور آن شکل می‌گیرد.

مباحث مرتبط با کتاب مقدس در دوره مدرن، از جمله هرمنوتیک و تفسیر آن، پس از یک دوره خواب طولانی نزدیک به ده قرن ظهور کرده‌اند.^۳ می‌توان گفت اگر اسلام و قرآن ظهور نکرده بودند، شاید اساساً این مباحث مطرح نمی‌شدند. قرآن کریم در واقع نویدی برای روشنایی در یک دوران تاریک بود.

۱. توجه به قرینه بودن، لزوماً به معنای پذیرش مدعای ادبیات تفسیری نیست. در مورد «متوفیک و رافعک الی» (آل عمران: ۵۵)، اصطلاح شهید از اقسام حقیقت شرعی اسلامی (و شاید قرآنی) به‌شمار می‌رود. با توجه به این که استعمال واژه شهادت در مورد امت‌های پیشین دیده نمی‌شود، تعبیر «متوفیک و رافعک» می‌تواند ناظر به همین مفهوم شهادت باشد. همچنین، با توجه به این که به اعتقاد برخی، شهید زنده است و باید بار دیگر مرگ را تجربه کند، بنابراین «شبه لهم» نیز ممکن است به شبهه مرگ و شهادت اشاره داشته باشد، نه به یک مصداق مشخص.

۲. مانند هفت شورای سراسری نخست، از شورای نخست نیقیه (۳۲۵) تا شورای نخست قسطنطنیه (۳۸۱)، شورای افسوس (۴۳۱)، شورای خلیقدون (۴۵۱)، شورای دوم قسطنطنیه (۵۵۳)، شورای سوم قسطنطنیه (۶۸۰) و نهایتاً شورای دوم نیقیه (۷۸۷)، در ادامه نیز با شوراهای لاتران (قرن‌های ۱۲ تا ۱۹) و شورای ترنت (۱۵۴۵-۱۵۶۳) مواجه می‌شویم. اولین شورای جهانی واتیکان در سال ۱۸۶۸ آغاز به کار کرد، و شورای دوم واتیکان نیز در سال ۱۹۶۲ شروع شد و در سال ۱۹۶۵، همراه با جشن مفهوم معصومیت (معصومیت مریم مقدس)، به پایان رسید. (برای اطلاعات بیشتر درباره تاریخ کلیسا، نک: کونگ، تاریخ کلیسای کاتولیک، ۱۳۸۴) این در حالی است که در اسلام، متن قرآن کریم محور اصلی است و تمامی وقایع و تحولات حول این متن شکل می‌گیرد. (احمدی، معرفت ادیان، شماره ۴۶).

۳. کتاب شهر خدا اثر آگوستین در پاسخ به نظریه‌ای نوشته شد که مسیحیت را عامل شکست امپراتوری روم از ژرمن‌ها می‌دانست. صرف‌نظر از دانشمندان اندک این دوره (مانند ایزیدور سویل و سینت یید)، از زمانی که کنستانتین یکم مسیحیت را به‌عنوان دین رسمی امپراتوری روم انتخاب کرد، تنها کتابی که در این امپراتوری اهمیت داشت، انجیل بود. سنت آگوستین، قدیس بزرگ مسیحیت (۳۵۴-۴۳۰ میلادی)، در دفاع از این رویکرد بیان داشت: حقیقت آن چیزی است که خداوند آشکار کرده است، نه آنچه انسان در تاریکی با حدس و گمان به دنبال آن می‌گردد.

یک نکته مهم و قابل توجه درباره متن کتاب مقدس، نبود اطلاعات روشن در مورد نوع تعامل مردم با آن، به‌ویژه پس از رسمیت یافتن مسیحیت در قرن سوم میلادی است. آیا واقعاً این متن در دسترس عموم مردم قرار داشت و آن‌ها حق خواندن آن را داشتند؟ برخلاف قرآن که با وجود نزول تدریجی، متن آن به صورت ثابت و بدون دخالت شوراهای مداوم که محتوا را تغییر دهند، نقل شده است، کتاب مقدس چنین تاریخی را ندارد.

در واقع، تا زمان تثبیت نهایی عهدین - که چندین قرن پس از میلاد طول کشید - هیچ تاریخ روشنی از دسترسی مردم به این متن در دسترس نیست. جالب این است که قانونی که به مؤمنان اجازه می‌داد به‌عنوان کشیش عمل کنند و کتاب مقدس را بخوانند و تفسیر کنند، برای نخستین بار در قرن شانزدهم با ظهور پروتستان‌ها تصویب شد. این قانون، همراه با تاریخ مبهم عهدین در دوران قرون وسطی و باستان متأخر، به نوعی عدم دسترسی عمومی به متن در این ادوار را تأیید می‌کند. همچنین این نکته فرضیه‌ای را تقویت می‌کند که ادبیات قرآنی در مواجهه با ادیان ابراهیمی به هیچ وجه به یک متن مشخص به نام کتاب مقدس محدود نبوده است.

تشکیل شوراهای هفت‌گانه کلیسا در دوران باستان متأخر (از سال ۳۲۵ تا ۷۸۷ میلادی)، ضمن تلاش برای اتحاد دنیای مسیحی، همچنین نشان‌دهنده محدودیت دسترسی عمومی به متن است. به‌عنوان نمونه، آموزه «پسر خدا بودن مسیح» - که اساسی‌ترین آموزه مسیحیت به شمار می‌رود - باید توسط شوراها اعلام می‌شد، نه بر اساس یک بخش خاص از متن کتاب مقدس.

محاکمه گالیله به دلیل تأیید نظریه خورشیدمرکزی کپرنیک نیز نمونه‌ای از محوریت کلیسا به‌جای کتاب مقدس در فرهنگ مسیحی است. به‌عبارتی، در این دوران هیچ اثری از اصرار بر انتساب عقاید به متن کتاب مقدس مشاهده نمی‌شود.

حضور متن در میان مردم عملاً از قرن شانزدهم میلادی آغاز شد و در پی آن مباحث هرمنوتیک متن نیز شکل گرفت. این تحول نه تنها نشان‌دهنده تغییر در دسترسی به متن است، بلکه آغازگر مرحله‌ای نوین در تفسیر و تعامل با کتاب مقدس به شمار می‌رود.

ب. زبان التفاتی - استنطاقی در مقابل زبان چسبندگی تاریخی

زبان قرآن از جمله موضوعاتی است که اخیراً در میان پژوهش‌های بومی و از دیرباز در تحقیقات خاورشناسی مورد توجه قرار گرفته است. یکی از ویژگی‌های بارز زبان قرآن، تعبیرات عام و متغیرالخطاب (التفات) است که عدم توجه به این ویژگی می‌تواند تفاوت میان دیدگاه‌های بومی و خاورشناسی را بیشتر نمایان سازد. این تعبیرات عام، همراه با امکان جابه‌جایی مکرر نوع التفات آیات، زمینه‌ساز توسعه معنای آیات قرآن است و ما را به سمت تدوین مناط استنطاق از آیات سوق می‌دهد. به‌عنوان نمونه، می‌توان به پذیرش تفاوت ذاتی میان ادیان با استناد به آیات ۱۳ و ۱۵ سوره شوری یا نگاه نجات‌گونه به تفرقه با استناد به آیه ۴۸ سوره مائده اشاره کرد: «لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَ مِنْهَا جَاءَ» (Von Stosch, 2018: 64).

این استنادات، هرچند در ظاهر با ضوابط هماهنگ به‌نظر می‌رسند، اما تأکید بر تفسیرمحوری در مقابل تفسیرگریزی ضرورت دارد. زبان کلی قرآن، بدون تفسیر، ممکن است به سمت‌های متفاوتی هدایت شود.

رویکرد غالب خاورشناسان در تفسیر قرآن، رویکرد تاریخی و تلاش برای تحلیل بستر تاریخی متن است. هرچند این رویکرد قابل انکار نیست، اما باید مفهوم عدم چسبندگی تاریخی زبان قرآن را نیز مدنظر قرار داد. این اصطلاح، مرز میان نگاه تاریخی خاورشناسان و بومیان را روشن می‌کند و نشان‌دهنده این است که بستر تاریخی متن هرگز نمی‌تواند به‌طور کامل بر آن تسلط یابد و مانع حضور فراتاریخی قرآن شود.

توجه به تمایز سطوح مختلف متن، از جمله سطح تاریخی و توسعه‌ای نیز ضروری است. تحلیل تاریخی متن لزوماً ارتباط مستقیمی با تحلیل توسعه‌ای آن ندارد. تفاوت میان رویکرد آرتور جفری در بررسی الفاظ الدخیله (معربات) و رویکرد ایزوتسو که به المعانی الدخیله می‌پردازد، همین نکته مهم را نشان می‌دهد. الفاظ و قالب‌های ظاهری، در پرتو معانی تاریخی می‌توانند فضای مستقلاً از توسعه معنای لفظ پیدا کنند.

به‌عنوان مثال، روایت «جُعِلَتْ لِي الْأَرْضُ مَسْجِداً وَ طَهُوراً» (مجلسی، ۱۴۰۳: ۱۶/۳۱۳) ممکن است در واکنش به منطق اهل کتاب مبنی بر لزوم عبادت در کنیسه و کلیسا مطرح شده

باشد؛ اما معنای تاریخی این روایت، هرگز مانع از توسعه معنای آن در فقه نمی‌شود. حتی اگر معنای تاریخی این روایت کاملاً درک نشود، مشکلی در فهم معنای توسعه‌یافته آن به وجود نخواهد آمد. این ویژگی‌های زبان قرآن، علاوه بر اهمیت پژوهشی، می‌تواند بستر ساز گفت‌وگوی گسترده‌تر میان دیدگاه‌های بومی و خاورشناسی باشد و از تقطیع متن و نگاه محدود به آن جلوگیری کند.

البته این موضوع در کلیت خود در علم تفسیر تحت عنوان قاعده «العبره بعموم اللفظ» مطرح بوده است (احمدی، ۱۳۹۳: ۱۹)؛ اما دقت انجام شده در این مجال نیز ضروری و لازم است. مثلاً اینکه سخن گفتن در گهواره از اختصاصات گزارش‌های قرآنی است، می‌تواند از نظر تاریخی کنایه و تعریضی به ادعای الوهیت حضرت عیسی (ع) باشد (Von Stosch, 2018: 61)؛ اما این تحلیل تاریخی نمی‌تواند مانع از این باشد که ما موضوعیت داشتن اعجاز پیامبران و مواردی این‌گونه را با توجیه رویکرد تاریخی، از حوزه دلالت‌های متن منسلخ کنیم. رویکرد تاریخی‌نگری خاورشناسان و حتی بسیاری از رویکردهای تاریخی بومی از این جهت قابل نقد جدی است.

مثلاً در آیه «هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَجَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا لِيَسْكُنَ إِلَيْهَا» (اعراف: ۱۸۹)، شاهد دو دسته تفسیر توراتی و اسلامی در مورد خلقت زن هستیم. نمونه این آیات شاهد خوبی بر آن است که پر کردن خلأ زبان کلی قرآن همواره با تأکید بر گزارش‌های تاریخی و بدون توجه به میراث تفسیری اسلامی ممکن نیست.

مبتنی بر زبان التفاتی-استنتاجی قرآن، اشارات قرآن به برخی اختلافات خاص با بیان کلی است. بنابراین نمی‌توان اختلافات مطرح‌شده در آیات «فَاخْتَلَفَ الْأَحْزَابُ مِنْ بَيْنِهِمْ» (زخرف: ۶۵، مریم: ۳۷)، «وَتَقَطَّعُوا أَمْرَهُمْ» (انبیاء: ۹۳)، «مَا ضَرَبُوهُ لَكَ إِلَّا جَدَلًا» (زخرف: ۵۸)، «قُلْ أَتَحَايُونَنَا» (بقره: ۱۳۹) یا «وَقَالَتِ الْيَهُودُ لَيْسَتِ النَّصَارَى عَلَى شَيْءٍ» (بقره: ۱۱۳) را به معنای مطلق اختلاف بین‌الادیانی قلمداد کرد (Von Stosch, 2018: 56).

در واقع، عمده این اختلافات بر سر موضوع خاصی است که نباید در سایه کلیت الفاظ نادیده گرفته شود. تفکیک تاریخی آیات قرآن به مکی دوره اول، دوم، سوم و مدنی - مانند این ایده که قرآن در دوره مکی سعی داشت عقاید خود را در ضمن عقاید یهود و نصارا قرار دهد و در دوره مدنی دست به اصلاح زند - نیز شاکله غالب خاورشناسان و منبعث از آرای برگشتراسر، نولدکه و نهایتاً نیبورت است (Von Stosch, 2018: 64؛ حاجی‌بابایی، ۱۴۰۳: ش ۴۷).

در همین راستا نمی‌توان امت واحده‌ای که در قرآن ترسیم می‌شود (انبیا: ۹۲)، را ضرورتاً (با تقریر انشائی آیه) با یکپارچگی مذهبی پیوند داد. چراکه تفسیر این آیات به اینکه همه ادیان آب‌شخور و خاستگاه واحدی دارند (مبتنی بر خوانش اخباری) نیز دور از انتظار نیست.

بنابراین، حتی ناظر به گزارش‌های موجود در تورات، ارتباط بخشی بین گزارش دعای حضرت عیسی (ع) در انجیل یوحنا (کاری کن که اینها یکی باشند) و اتحاد ادیان، شاید به راحتی قابل تبیین نباشد. همین مسئله در استناد به آیه «وَإِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاتَّقُونِ فَتَقَطُّعُوا أَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ» (مؤمنون: ۵۲-۵۳) نیز قابل واکاوی است.

در نمونه دیگر مورد اشاره در کتاب، اینکه قرآن در آیات دوره مدنی سخن از عدم نجات‌بخشی یهود و نصاری می‌گوید (بقره: ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۲۰)، رانیز باید در سطح خاصی از موضوعات دید، نه کلیت ادیان. بر همین اساس باید بین سطح تفاخر به دین و سطح قبول نوعی پلورالیزم دینی تفاوت قائل شد. در یک نتیجه‌گیری کلی باید گفت در مواجهه با زبان کلی و اطلاقات آیات قرآن باید توجه داشت که نه در سطح تاریخی و نه در سطح توسعه‌ای نمی‌توان بی‌ضابطه دست به اطلاق زد.

ج. الگوی تعامل بینامتنی در مقابل الگوی تعامل فرامتنی

فرآیند فهم متن در ادبیات متداول در فضاها‌ی بومی و خاورشناسی از مسیر مفردات به سمت معنا، جمله و کلام حرکت می‌کند. این فرآیند، به‌ویژه از جهت دخالت ندادن غرض و مقصود در فهم کلام، قابل تأمل است. مثلاً در مورد اینکه گفته شده سوره مریم مربوط به پدر و فرزند است (Von Stosch, 2018: 65)، باید گفت مراد از «أب» در «إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ» (مریم: ۴۲)، عمو است، نه پدر (طباطبایی، ۱۳۹۳: ۲۷۲/۵). تنها برای اشاره به نمونه‌ای واضح از نتایج غیرقابل دفاع این رویکرد تجزیه‌ای، باید به شدت نوع مشابهت‌یابی‌های لغوی - بدون توجه به زاویه‌ای که متن به آن نگریسته و مقصودی که از متن انتظار می‌رود - اشاره کرد. این نکته، تنها به خاورشناسان اختصاص ندارد و در ادبیات بومی نیز با چنین آسیبی مواجه هستیم.

تفسیر ندیدن‌ها به معنای نبودن‌ها نیز نمونه دیگری از نتایج روش فهم تجزیه‌ای است. مثلاً در مورد اینکه به درد زایمان حضرت مریم (س) در قرآن - در مقایسه با لوقا، ۶: ۲ - اشاره نشده (Von Stosch, 2018: 70)، باید گفت که عدم ذکر ضرورتاً به معنای نبودن نیست. از این رو، نمی‌توان تفاوت‌های ظاهری متن را به تله‌ای ملاک قرار داد. در حقیقت، تفاوت خدای انجیل و قرآن به دلیل تفاوت روش ما در به نطق درآوردن متن است.

به لحاظ فلسفه زبانی، این نکته مهم است که چه مسیری در فهم متن پیگیری می‌شود. به‌طور کلی، از خاستگاه فلسفی، دو الگوی کلی در تحلیل متن وجود دارد: الگوی نخست، جزء به کل و الگوی دوم، کل به جزء.

در الگوی نخست، که مبنای محافل علمی بومی است، فهم مفردات مقدمه‌ای برای فهم ترکیبات و نهایتاً جمله و کلام است؛ فهم کلام نیز ترکیبی از اجزای کلام و جمع جبری آن‌ها محسوب می‌شود. اما در الگوی دوم، برای فهم معنای متن باید از کل به جزء رسید. در روال‌های رایج زبان‌شناسی در الهیات اسلامی، عمده بحث‌ها متوجه رویکرد اول است.

با این حال، به‌نظر می‌رسد می‌توان حداقل از طراحی و مبنا قرار دادن الگوی دوم سخن گفت. الگوی دوم، حتی در آموزش زبان نیز مورد توجه است؛ برای مثال، واژه باید در داخل متن بررسی شود و کلیت معنای متن می‌تواند معانی اجزای آن را روشن کند. تأکید بر معنای مستعمل فیه در تعریف اصطلاح وجوه - که مراد از وجوه، موضوع له کلمه نیست، بلکه مستعمل فیه آن است - (تفلیسی، ۱۳۸۶: ۱۵)، مانند واژه «حدید» در دو سوره ق و حدید، که دو معنای متفاوت (تیزبین / آهن) دارد، گویای اهمیت به‌کارگیری الگوی دوم در فهم متن است.

بر اساس الگوی کل به جزء، به نظر می‌رسد سطح مباحث معناشناسی متن باید به فهم غرض کلام ارتقا یابد و برای رسیدن به این مقصود، فهم غرض متن اولویت پیدا می‌کند. در نظر گرفته نشدن مقصود کلام، فهم متن را دچار مشکل می‌سازد. به‌عنوان نمونه، غرض سؤال از عصای حضرت موسی (ع) در آیه «وَمَا تِلْكَ يَمِينُكَ يَا مُوسَى» (طه: ۱۷)، مقدمه‌ای برای تبیین ماهیت اعجازگونه عصا است، نه صرفاً شناخت ماهیت آن. اساساً تا خمیرمایه‌ای از غرض کلام در ذهن مخاطب جا نیفتد، کلمات به‌سان الفاظی مهمل خواهند بود که در کنار یکدیگر قرار گرفته‌اند.

از این منظر، تحلیل‌هایی که بر تحلیل لغوی متن تکیه می‌کنند، نه تنها تلاش‌هایی پسینی و خارج از حوزه زبان‌شناسی به مفهوم Philology است، بلکه این نوع تلاش‌های زبانی از نوع Linguistic محسوب می‌شوند. البته، در شناخت علت رسوخ این رویکرد در میان تحقیقات بومی، نباید نوع نگرش منطق‌دانان مسلمان به زبان را نادیده گرفت. هویت‌بخشی به لفظ بدون کاربرد، شالوده این نگرش است. تقسیم الفاظ به مهمل و معنادار، یا تقسیم ارتباط لفظ و معنا به سه صورت تطابقی، تضمنی و التزامی (ابن سینا، ۱۳۷۵: ۲۸-۳۰)، یا تقسیم دلالت به نص، ظاهر، مجمل و مؤول، از نشانه‌های نگرش به متن به‌صورت لخت و بریده از اصل است.

با تأکید بر لزوم مبنا قرار دادن اغراض اصلی کلام، بسیار اهمیت دارد که روابط فیما بین متون کشف شود. مثلاً، روابط بینامتنی قرآن و اینکه قرآن چه رابطه‌ای با عهدین دارد و آیا اساساً متن قرآن ناظر به عهدین است یا نه؟ این که آیا ما نیز مانند نویورت متمایل به دیدگاه تصحیح التحریف هستیم یا خیر (احمدی، ۱۳۹۳: ۱۳)، از جمله نکات اساسی است که توجه به آن لازم است.

نوع نظارت قرآن بر عهدین، موضوعی است که توانسته این دیدگاه تفسیری خاص را در میان خاورشناسانی نظیر رینالد ایجاد کند که سخن از جایگزینی تفسیر بابیلی قرآن به جای تفسیر سنتی می‌گویند (تنافرد، ۱۴۰۳: ش ۳۹). با وجود شواهد فراوان قرآنی و تاریخی، نوع تقریر ارتباط بین قرآن و عهدین هم در فضاهای بومی و هم خاورشناسی قابل نقد جدی است.

خلاصه آن که، اصطلاح تحریفی که در قرآن در ارتباط با ادیان عیسوی و موسوی به کار رفته است، نباید در سایه کلیت خود دیده شود (احمدی، ۱۳۹۳: ۳۴-۴۵). بلکه باید به طور دقیق و با بررسی زمینه‌های آن مورد تحلیل قرار گیرد.

نتیجه‌گیری

مهم‌ترین عامل فعالیت‌های موازی بومی و خاورشناسی و عدم دستیابی به یک هم‌افزایی، فقدان زبان و روش مشترک است. در این میان، نوعی اخباری‌گری در کنار رویکرد فقهی، هم بر فضای بومی و هم بر خاورشناسی سایه انداخته است. متن قرآن کریم، به علت بهره‌مندی از نوع خاصی از کلیت و تعمیم، نیازمند نوعی ضابطه‌مندی است.

مقایسه روش تفسیر بومی و خاورشناسی در مورد قرآن کریم سه نتیجه روشن را نشان می‌دهد:

۱. مشابهت‌های لغوی (Lexical) نباید تمام‌کننده معنا در یک نتیجه‌گیری کلی تلقی شود.
۲. عجین بودن زبان قرآن با نوعی همراهی حاشیه تفسیری، کمتر اجازه می‌دهد تا متن قرآن (مانند عهدین) به صورت مستقل و بدون توجه به متن‌های ناظر (Homily) تفسیر شود. این ویژگی حتی می‌تواند روش‌های جایگزین تفسیر قرآن، نظیر تفسیر بر اساس گزارش‌های کتاب مقدس - که مورد توجه خاورشناسان است - را از نظر مبنایی با مشکل مواجه کند.
۳. استناد به متن تقطیع‌شده یا متون گزینشی آسیبی است که بیشتر در حوزه خاورشناسی به آن برخورد می‌کنیم.

ضرورت درک این تفاوت‌ها، زمینه‌ساز بهبود تعامل میان پژوهش‌های بومی و خاورشناسی خواهد بود. اگر تغییر دیگری مدنظر دارید، خوشحال می‌شوم همراهی کنم.

فهرست منابع

- قرآن کریم (ترجمه فولادوند).
- کتاب مقدس به زبان فارسی، ترجمه: هزاره نو. لندن: انتشارات ایلام، ۲۰۱۴.
- ابن سینا، حسین بن عبدالله. الاشارات و التنبيهات. قم: نشر البلاغة، ۱۳۷۵.
- احمدی، محمدحسن. روش‌شناسی تاریخی در علوم قرآن و حدیث. قم: دانشگاه قم، ۱۳۹۳.
- احمدی، محمدحسن. مسئله‌شناسی تحریف با نگاهی به قرآن کریم و کتاب مقدس. قم: دانشکده اصول الدین، ۱۳۹۳.
- احمدی، محمدحسن. مطالعات حدیثی و زبان‌شناسی تاریخی. قم: دانشگاه قم، ۱۳۹۷.
- احمدی، محمدحسن. مطالعه تطبیقی روش تفسیر در اسلام و مسیحیت (انعکاس کارگاه تفسیر و هرمنوتیک متون مقدس دانشگاه پادربورن آلمان ۲۰۱۷). مجله معرفت ادیان، شماره ۴۶، بهار ۱۴۰۰.
- احمدی، محمدحسن. درنگی در تفسیر آیات تاریخی با تاکید بر قاعده العبرة. مطالعات تفسیری، شماره ۱۹، ۱۳۹۳.
- بابایی، علی اکبر. روش‌شناسی تفسیر قرآن. قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، ۱۳۷۹.
- تفلیسی، ابوالفضل حبیب بن ابراهیم. وجوه قرآن، به اهتمام دکتر مهدی محقق. تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۸۶.
- تتافرد، ساره. «بینامتنیت و فهم قرآن از نگاه رینولدز». قرآن‌پژوهی خاورشناسان، سال نوزدهم، شماره ۴۷، ۱۴۰۳.
- توماس، میشل. کلام مسیحی، ترجمه حسین توفیقی. قم: دانشگاه ادیان و مذاهب، چاپ سوم، ۱۳۸۷.
- حاجی بابایی، حمیدرضا. «تحلیل کاربست نقد فرمی در مورد قرآن با تاکید بر پژوهش‌های آنالیتیکال نوپورت». قرآن‌پژوهی خاورشناسان، سال نوزدهم، شماره ۴۷، ۱۴۰۳.
- ربیین، اندرو. قرآن و سنت تفسیری‌اش، ترجمه مرتضی کریمی‌نیا. تهران: نشر ادبیات، ۱۴۰۰.
- سبحانی، جعفر. الموجز فی اصول الفقه. مکتبه التوحید، ۱۴۲۰.
- انصاری، مرتضی. فرائد الاصول. قم: مجمع الفکر الاسلامی، ۱۴۲۳.

عزیز، فهیم. دانش تفسیر در سنت یهودی-مسیحی، ترجمه علی نجفی نژاد. قم: دانشگاه مفید، ۱۳۹۲.

طباطبایی، سیدمحمدحسین. المیزان فی تفسیر القرآن. بیروت: مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، ۱۳۹۳ق.

عسکری، سیدمرتضی. القرآن الکریم و روایات المدرستین. قم: دانشکده اصول الدین، ۱۳۷۸.

کلینی، محمدبن یعقوب. الأصول من الکافی. تهران: دارالکتب الإسلامیة، ۱۳۶۳.

کونگ، هانس. تاریخ کلیسای کاتولیک، ترجمه حسن قنبری. قم: دانشگاه ادیان و مذاهب، ۱۳۸۴.

مجلسی، محمدباقر. بحار الأنوار. بیروت: مؤسسة الوفا، ۱۴۰۳ق.

Badawi, Emran. Readings of the Qur'an from outside the tradition. Routledge, 2022.

Von Stosch, Klaus, and Khorchide, Mouhanad. Der andere Prophet: Jesus im Koran. Verlag Herder, 2018.

Neubrand, Maria. SHE Workshop Book Papers, 2018.

Neuwirth, Angelika. Der Koran als Text der Spätantike: Ein europäischer Zugang. Berlin: Insel Verlag, 2010.

SHE Workshop Book Papers (Scriptural Hermeneutics and Exegesis, Challenges for Muslims and Christians in Modernity). Paderborn University, 2018.

Bibliography

- Quran Karim (The Noble Quran). (Fülādvand's Translation)
Kitāb-i Muqaddas bih Zabān-i Fārsī (The Holy Bible in Persian), trans.
Hezāreh Now, London: Elam Publications, 2014.
- ‘Askārī, Sayyid Murtazā, Al-Qur’ān al-Karīm wa Riwayāt al-Madrasatayn
(The Noble Qur’an and the Narrations of the Two Schools), Qom:
Dāneshkadeh Uṣūl al-Dīn, 1378 SH (1999 CE).
- ‘Azīz, Fahīm, Dānish-i Tafsīr dar Sunnat-i Yahūdī-Masīhī (The Knowledge of
Exegesis in the Judeo-Christian Tradition), trans. ‘Alī Najafī-Nizhād,
Qom: University of Mufīd, 1392 SH (2013 CE).
- Aḥmadī, Muḥammad Ḥasan, Darangī dar Tafsīr-i Āyāt-i Tārīkhī bā Ta’kīd bar
Qā’idah al-‘Ibrah (A Reflection on the Exegesis of Historical Verses with
Emphasis on the Rule of Consideration), Studies in Tafsir, no. 19, 1393
SH (2014 CE).
- Aḥmadī, Muḥammad Ḥasan, Mas’alah-shināsī-yi Taḥrīf bā Nīgāhī bih Qur’ān
wa Kitāb-i Muqaddas (The Issue of Corruption with Reference to the
Qur’an and the Bible), Qom: Dāneshkadeh Uṣūl al-Dīn, 1393 SH (2014
CE).
- Aḥmadī, Muḥammad Ḥasan, Mutāla‘āt-i Ḥadīthī wa Zabān-shināsī-yi Tārīkhī
(Hadith Studies and Historical Linguistics), Qom: University of Qom,
1397 SH (2018 CE).
- Aḥmadī, Muḥammad Ḥasan, Mutāla‘eh-yi Taṭbīqī-yi Ravish-i Tafsīr dar Islām
wa Masīhiyyat (A Comparative Study of the Method of Exegesis in Islam
and Christianity), reflecting Workshop on Exegesis and Hermeneutics of
Sacred Texts, University of Paderborn, Germany, 2017, Ma‘rifat-i
Adyān, no. 46, Spring 1400 SH (2021 CE).
- Aḥmadī, Muḥammad Ḥasan, Ravish-shināsī-yi Tārīkhī dar ‘Ulūm-i Qur’ān
wa Ḥadīth (Historical Methodology in Qur’anic and Hadith Sciences),
Qom: University of Qom, 1393 SH (2014 CE).
- Anṣārī, Murtazā, Farā’id al-Uṣūl, Qom: Majma‘ al-Fikr al-Islāmī, 1423 AH
(2002 CE).
- Bābā’ī, ‘Alī Akbar, Ravish-shināsī-yi Tafsīr-i Qur’ān (Methodology of
Qur’anic Interpretation), Qom: Ḥawzah wa Dānishgāh Research
Institute, 1379 SH (2000 CE).
- Badawi, Emran. Readings of the Qur’an from outside the tradition. Routledge,
2022.
- Hājī-Bābā’ī, Ḥamīd Riḍā, “Taḥlīl-i Kār-bast-i Naqd-i Formī dar Mūrīd-i
Qur’ān bā Ta’kīd bar Puzhūhish-hā-yi Angelika Neuwirth” (Analysis of

- the Application of Formal Criticism on the Qur'an with Emphasis on Angelika Neuwirth's Studies), *Orientalist Qur'anic Studies*, vol. 19, no. 47, 1403 SH (2024 CE).
- Ibn Sīnā, Ḥusayn ibn 'Abd Allāh, *Al-Ishārāt wa al-Tanbīhāt*, Qom: Nashr al-Balāghah, 1375 SH (1996 CE).
- Kulaynī, Muḥammad ibn Ya'qūb, *Al-Uṣūl min al-Kāfī*, Tehran: Dār al-Kutub al-Islāmīyah, 1363 SH (1984 CE).
- Küng, Hans, *Tārīkh-i Kilīsā-yi Kāṭūlik* (History of the Catholic Church), trans. Ḥasan Qanbarī, Qom: University of Religions and Denominations, 1384 SH (2005 CE).
- Majlisī, Muḥammad Bāqir, *Biḥār al-Anwār*, Beirut: Mu'assasat al-Wafā', 1403 AH (1983 CE).
- Neubrand, Maria. SHE Workshop Book Papers, 2018.
- Neuwirth, Angelika. *Der Koran als Text der Spätantike: Ein europäischer Zugang*. Berlin: Insel Verlag, 2010.
- Rippin, Andrew, *Qur'ān wa Sunnat-i Tafsīrī-ash* (The Qur'an and Its Interpretative Tradition), trans. Murtazā Karīmī-Niyā, Tehran: Nashr-i Adabiyāt, 1400 SH (2021 CE).
- SHE Workshop Book Papers (Scriptural Hermeneutics and Exegesis, Challenges for Muslims and Christians in Modernity). Paderborn University, 2018.
- Subḥānī, Ja'far, *Al-Mūjaz fī Uṣūl al-Fiqh*, Maktabat al-Tawḥīd, 1420 AH (1999 CE).
- Ṭabāṭabā'ī, Sayyid Muḥammad Ḥusayn, *Al-Mīzān fī Tafsīr al-Qur'ān*, Beirut: Mu'assasat al-A'lamī lil-Maṭbū'āt, 1393 AH (1973 CE).
- Tafīlīsī, Abū al-Faḍl Ḥubaysh ibn Ibrāhīm, *Wujūh al-Qur'ān*, ed. Mahdī Muḥaqqiq, Tehran: University of Tehran Press, 1386 SH (2007 CE).
- Tanāfard, Sārah, "Baynāmatanīyyat wa Fahm-i Qur'ān az Nigāh-i Reynolds" (Intertextuality and Understanding the Qur'an from Reynolds' View), *Orientalist Qur'anic Studies*, vol. 19, no. 47, 1403 SH (2024 CE).
- Thomas, Michel, *Kalām-i Masīhī* (Christian Theology), trans. Ḥusayn Tūfīqī, Qom: University of Religions and Denominations, 3rd ed., 1387 SH (2008 CE).
- Von Stosch, Klaus, and Khorchide, Mouhanad. *Der andere Prophet: Jesus im Koran*. Verlag Herder, 2018.